Journal of Comparative Civil Procedure
Vol. 2, Special Issue 2026

Specialised & Scientific Bi-Quarterly
https://www.compcp.ir/

آیین دادرسی مدنی تطبیقی
Comparative Civil Procedure

Procedure for Adjudicating Claims of Legal Incapacity and the Scope for Invoking Article 199 of the Civil Procedure Code

Ali Shamsi: Member of Law Department, Azad Islamic University, Isfahan, Iran.
email: ali. shamsi413@gmail.com

In exercising its supervisory role, the Supreme Court not only maintains high-level oversight regarding the conformity of the appealed judgment with legal and Sharia principles but also scrutinizes the procedural conduct of various lawsuits. To ensure the ascertainment of the truth, the Court is empowered—where it determines that the provisions of Article 199 of the Code of Civil Procedure can be utilized—to overturn a judgment due to incomplete investigation and to mandate that the lower court fully exercise the powers and mechanisms provided by the Code of Civil Procedure to uncover the facts. In the ruling issued by Branch 3 of the Supreme Court—the subject of this article—the Court, with particular diligence and precision, deemed it necessary to apply the authority granted by the aforementioned Article 199 to the proceedings of a case concerning the judicial determination of legal incapacity. In the case at hand, deeming the investigations conducted by the lower courts to be incomplete, the Supreme Court emphasized the necessity of fully utilizing the regulations of the Code of Civil Procedure to ascertain the truth.

Keywords: Legal incapacity, procedural law, Supreme Court, discovery of the truth, lawsuit regarding legal incapacity.

دو فصلنامه علمی ـ تخصصی
نوع مقاله: پژوهشی

مجله آیین دادرسی مدنی تطبیقی
https://www.compcp.ir/

شیوه رسیدگی به دعوای حجر و ظرفیت استفاده از ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی

(بررسی و نقد دادنامه شماره ۹۵۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۳۶۶ به تاریخ ۱۳۹۵/۰۷/۱۰ شعبه سوم دیوان عالی کشور)

نوشتهٔ
علی شمسی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۷/۱۴
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۱۶

چکیده

دیوان عالی کشـور در راسـتای اعمال نقش نظارتی خود نه‌تنها بر منطبق بودن رأی مورد فرجام از حیث قوانین ماهوی با موازین قانونی و شـرعی، نظارت عالی دارد، بلکه شـیوه رسـیدگی به انواع دعاوی نیز از نگاه دیوان به‌دور نمی‌ماند. در راسـتای کشـف واقع این اجازه به دیوان هم داده شده اسـت که در صورت احراز امکان اسـتفاده از ظرفیت ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسـی مدنی، از یک طرف و انجام تحقیقات بیشتر و رسیدگی دقیق‌تر، رأی مورد فرجام را به علت نقص تحقیقات نقض و دادگاه صادر کننده دادنامه مورد فرجام را به استفاده از تمام توان و ظرفیت موجود در قانون آیین دادرسی مدنی و در جهت کشف واقع، ملزم نماید. در دادنامه صادر شده از سوی شعبه سوم دیوان عالی کشور که موضوع این نوشتار است، دیوان با حساسیت و دقت نظر خاصی، شیوه رسیدگی به دعوای احراز حجر را با استفاده از اختیار مندرج در ماده ۱۹۹ یاد شده و با هدف حمایت از حقوق محجور و اشـخاص ثالث، لازم دانسته است. حال این پرسش مطرح است که آیا قلمرو و محدوده استفاده از ظرفیت ماده ۱۹۹ در امور حسبی با امور مدنی متفاوت است؟ در پرونده حاضر، دیوان با ناقص دانستن تحقیقات انجام گرفته توسط دادگاه‌های تالی، بر استفاده از تمام مقررات موجود در قانون آیین دادرسی مدنی از جمله ماده ۱۹۹ در راستای کشف واقع تأکید کرده است.

کلیدواژه: محجور، آیین دادرسی، دیوان عالی کشور، کشف واقع، دعوای حجر

* عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اصفهان. ali. shamsi413@gmail.com

مقدمه

هر چند از ظاهر ماده ۳۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی می‌توان به نقش نظارتی دیوان پی برد، لیکن به نظر می‌رسد نقش دیوان در رسیدگی‌ها فقط به انطباق شیوه رسیدگی با مقررات قانونی محدود نبوده؛ بلکه اگر در فرایند احراز واقع و آن چه واقع شده است (امور ماهوی) نیز نقص تحقیقات یا نقض قانون مشاهده شود، ضمن نقض دادنامه مورد فرجام خواسته، دیوان رسیدگی را با ارشاد به استفاده از تمام ظرفیت‌های قانونی موجود از جمله اعمال اختیار مندرج در ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی، به دادگاه‌های فرودست (تالی) واگذار می‌نماید. بر این بنیاد و با وصفی که سابقه تاریخی دادرسی مدنی حکایت از ممنوعیت دخالت دادگاه‌ها در امر اثبات به غیر از دلایل مورد استناد طرفین داشته و این دیدگاه به مرور و با وضع ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی، تا حدودی اصلاح و نقش فعال‌تری به قاضی داده شده است، اما به نظر می‌رسد، شیوه رسیدگی به دعاوی امور حسبی از جمله؛ «احراز حجر» با لحاظ ماده ۱۴ قانون امور حسبی در کنار ماده ۱۹۹ یاد شده، قلمرو متفاوت و حتی وسیع‌تری در اختیارات دادگاه‌ها در رسیدگی به این‌گونه دعاوی را می‌طلبد. در دادنامه موضوع این نوشتار شعبه سوم دیوان عالی کشور با درک به جا و با هوشمندی خاص، و با مکلف نمودن دادگاه تالی به استفاده حداکثری از ظرفیت ماده ۱۹۹ مذکور، باب تازه‌ای در شیوه رسیدگی به دعاوی امور حسبی باز نموده که در ادامه ضمن بیان گزارش پرونده، به نقد و تحلیل رأی دیوان عالی کشور پرداخته می‌شود.

۱. گزارش و رای شعبه سوم دیوان عالی کشور

رأی شعبه سوم با اتکا به گزارش دقیق و مفصل عضو ممیز در خصوص شیوه رسیدگی به دعوای حجر در دادگاه‌های تالی صادر شده و حاوی نکاتی دقیق، مستندات قانونی و اصول حقوقی است که اعتبار این رأی را از اهمیت خاصی برخوردار نموده است. وکیل خواهان دعوایی با خواسته صدور حکم حجر موکل خود به طرفیت دادسرای عمومی و انقلاب همدان اقامه که به شعبه ۱۰ دادگاه خانواده شهرستان همدان ارجاع شده است. دادگاه دروقت مقرر صرفا با حضور وکیل خواهان و پس از استماع شهادت شهود معرفی شده خواهان و با استناد به سابقه رسیدگی قبلی به دعوای حجر خواهان و لحاظ نظریه پزشکی قانونی به موجب دادنامه ۹۴۰۹۹۷۸۱۱۱۰۰۰۵۸۲- ۲۴/۰۴/۱۳۹۴ حکم حجر سید عبداله ...را از تاریخ ۰۶/۰۱/۱۳۸۷صادر نموده است.

در تاریخ ۱۳۹۴/۹/۵ خانم فاطمه...نسبت به دادنامه یاد شده اعتراض ثالث نموده و مدعی شده که شخص محجور یاد شده با استناد به آن دادنامه علیه اینجانب شکایت سو

استفاده از ضعف نفس (شخص غیر رشید یا محجور) مطرح نموده است در حالی که حکم حجر نامبرده قبلاً در سال ۱۳۹۳ صادر شده بوده و دادنامه اعلام حجر جدید به حقوق اینجانب خلل وارد نموده درخواست صدور حکم دارم. دادخواست اعتراض ثالث به شعبه ۱۰ خانواده همدان ارجاع که طرفین حضور نداشته و فقط وکیل معترض ثالث شرکت می‌نماید و با این استدلال که محجور یاد شده معاملات متعددی در سال ۱۳۹۰ داشته، وام‌هایی از بانک‌ها و مؤسسات مالی دریافت نموده و هدف وی از اقامه دعوای حجر، تضییع حقوق موکله است درخواست استعلام مراتب و ابطال حکم حجر را می‌نماید.

دادگاه با استعلام از مراجع یاد شده و با احراز این مطلب که محجور یاد شده معاملاتی داشته و حتی اقرار نامه رسمی در خصوص صحت معامله اش با خواهان اعتراض ثالث تنظیم نموده و با استناد به مدارک فوق الذکر اعتراض را موجت تشخیص و موارد مذکور را حاکی از سلامت عقلی سید عبدالله... تلقی و دادنامه مورد اعتراض ثالث را نقض می‌نماید.

متعاقب این امر خوش‌قدم...به قیمومت از محجور واخواهی نموده و مدعی می‌گردد که محجور از ابتدای زندگی وضعیت نرمالی نداشته و با گذشت زمان وخیم‌تر شده تا در بیمارستان سینا بستری می‌شود. به خاطر اینکه شخصیتش خدشه دار نشود و به خاطر مخالفت فرزندانم اقدام به اخذ حکم حجر نکردم. مدتی از خانه فرار کرد. در این مدت اقدام به فروش خانه به شخصی به نام فاطمه... نموده و ریالی ثمن دریافت نکرده، وام‌ها و اقدامات بانکی ایشان با راهنمایی خود من و فرزندانم بوده و سوابق پزشکی حاکی از جنون ادواری او از سال ۱۳۸۷ است. معلوم نیست دادگاه چگونه سوابق پزشکی و نظریه پزشکی قانونی را نادیده گرفته است.

شعبه ۱۰ دادگاه حقوقی همدان در وقت فوق العاده ختم رسیدگی را اعلام و طی دادنامه ۹۴۰۹۹۶۸۱۱۱۰۰۱۷۵۳ مورخ ۱۷/۱۱/۱۳۹۴ به لحاظ اینکه واخواه دلیلی بر ادعای خود ارائه نداده، ضمن رد واخواهی، رای بدوی را تایید کرده است.

نرگس... به وکالت از خوش‌قدم.... از دادنامه اول درخواست تجدیدنظر نموده و با پیوست نمودن سوابق پزشکی قانونی و استعلام از شعبه چهارم بازپرسی و بیمارستان سینا و استماع شهادت شهود و با این استدلال که تصرفات محجور در اموالش عادی نبوده و در بخش روانی بیمارستان سینا سال ۱۳۸۷ بستری بوده و جنون وی ادواری است. در ادامه درخواست احضار شخص محجور را می‌نماید. وکیل تجدیدنظر خوانده در تبادل لوایح ضمن رد ادعاهای قیم محجور و وکیل ایشان و با این استدلال که در دو فقره حکم حجر قبلی محجور در هیچ‌کدام از مراحل رسیدگی حضور نداشته تا قاضی نسبت به رأی صادره اطمینان حاصل نماید، درخواست تأیید دادنامه را نموده است. رسیدگی به شعبه

۱۱ تجدید نظر همدان ارجاع که این دادگاه در وقت فوق‌العاده ختم رسیدگی را اعلام و به شرح دادنامه ۹۵۰۹۹۷۸۱۱۹۶۰۰۱۶۹- ۱۸/۰۲/۱۳۹۵ و با این استدلال که:

معاملات انجام گرفته و وام‌های ماخوذه توسط محجور با صلاحدید و راهنمایی خانواده قیم بوده و با رعایت غبطه او صورت گرفته و همسر وی به این مراتب اذعان کرده است و چون محجور جنون ادواری داشته اصل بر صحت معاملات و عدم جنون و صحت معاملات است نظریه پزشکی قانونی خلاف عرف و عادت مسلم قضیه و لازم الاتباع نیست لذا تجدید نظر خواهی را وارد تشخیص نداده و ضمن رد آن رای بدوی را تایید می‌نماید.

نرگس... به وکالت از قیم محجور اقدام به فرجام خواهی از دادنامه یاد شده نموده و خلاصه حاصل اعتراضات فرجامی این است که: عبدالله... چندین بار مورد معاینه پزشکی قرار گرفته که صراحتاً گفته شده دچار اختلال خلقی دوقطبی و مجنون ادواری است پرونده بالینی دارد و باید تحت نظر روان‌پزشک قرار گیرد. چگونه این موارد از دید دادگاه دورمانده و با عدول از نظر کارشناس و به صرف اخذ وام دادگاه در جایگاه کارشناس قرار گرفته است و ... درخواست نقض دادنامه را نموده که بدون وصول پاسخ از سوی فرجام خوانده، پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و به شعبه سوم دیوان ارجاع می‌گردد.

پیش از طرح موضوع نزد هیئت رسیدگی معلوم می‌شود که تعدادی از پرونده‌های راجع به سوابق حجر و استنادی ضمیمه نبوده و اساساً مطالبه و مورد توجه محاکم قرار نگرفته است. با دستور دیوان پرونده اعاده تا پرونده‌های استنادی ضمیمه و سپس به دیوان ارسال شود. پس از انجام دستور دیوان و با مطالعه سوابق استنادی، هیات شعبه تشکیل و پس از قرائت گزارش آقای غفارپور عضو ممیز و ملاحظه اوراق و محتویات پرونده مشاوره نموده چنین رأی می‌دهد:

«رای»

با توجه به موادی از قانون مدنی و قانون امور حسبی و محتویات پرونده به شرح زیر بر رسیدگی دادگاه‌های بالکل و دادنامه فرجام‌خواسته اشکالات عمده وارد است . ۱- مسئله حجر افراد جامعه بیش از هر امری در قوانین مزبور مورد توجه قانون‌گذار است؛ زیرا در صورت احراز آن و صدور حکم به حجر علاوه بر اینکه شخصیت فرد در جامعه متزلزل و از اهلیت استیفاء و تصرف در حقوق اموال خود محروم می‌شود احتمالاً در منافع و حقوق افراد دیگر تأثیر منفی دارد از این رو قانون‌گذار در مواد ۲۳ و ۱۲۲۲ به بعد و نیز ماده ۱۲۳۶ از قانون مدنی و ایضاً در مواد ۱۴ و ۳۷ و ۵۷ قانون امور حسبی مقرر داشته دادسرای محل سکونت یا اقامتگاه محجور (ماده ۴۸ قانون فوق) قبلاً در پیرامون مسئله حجر تحقیقات

مبسوط انجام و آن را در دادگاه مطرح کند و دادگاه‌های متصدی رسیدگی به حجر را هم ایضاً به شرح مواد ۱۴ و ۳۷ و ۵۷ قانون یاد شده حتی در مرحله تجدیدنظر خواهی مبسوط الیدگذاشته تا بدون توجه و لحاظ و استناد طرفین در هر مرحله که باشد با اختیار تام درباره حجر و محجور رسیدگی کامل انجام و تحقیقات مبسوط به عمل‌آورده و سپس رأی صادر کند و چون محجور از بدو تشکیل پرونده هم از حیث وضعیت حجر و هم قیمومت و نظارت بر اموال محجور تحت نظر دادسرای مربوطه است دادگاه‌ها طبق مقررات باید در هر مرحله بدون استناد طرفین دادستان را برای رسیدگی و اطلاع از وضع محجور و رعایت مصالح و غبطه او دعوت کنند در پرونده مطروحه دادگاه‌ها نه دادستان را به رسیدگی دعوت کرده‌اند و نه به دلائل مطرح شده رسیدگی نموده‌اند؛ لذا به مقررات فوق‌الذکر عمل نشده است . ۲- وکیل فرجام‌خواه از بدو پرونده مرتباً و مکرراً برای اثبات موضوع حجر و دفاع از دعوی اعتراض ثالث به پرونده کیفری متشکله در بازپرسی و سوابق پزشکی زمان بستری محجور در بیمارستان سینای همدان و استماع شهادت شهود و بستگان، متصدی بنگاه معاملات املاک و بالاخره نظریات پزشکی قانونی استناد کرده است دادگاه‌ها گذشته از مواد قانونی فوق از قانون مدنی و قانون امور حسبی فوق الاشعار در بند یک که رأساً یک تکلیف قانونی است مکلف بوده‌اند طبق مواد ۱۹۴ و ۲۱۴ و ۲۲۹ به بعد و ۲۵۷ به بعد از قانون آئین دادرسی مدنی و با استفاده از اختیارات پیش‌بینی‌شده در قانون امور حسبی به نحوی که بیان شده و نیز لحاظ ماده ۱۹۹ قانون آئین دادرسی مدنی وقت رسیدگی تعیین و سوابق پزشکی بیمارستان محجور را از مراکز ذی‌ربط و پرونده کیفری مورد استناد را مطالبه و با رعایت ترتیب منطقی و قانونی رسیدگی به ادله اثبات دعوی طرفین از جمله شخص محجور را به دادرسی دعوت و به ترتیبی که در قوانین موضوعه آمده به همه ادله رسیدگی و از طرفین اخذ توضیح و به نحو کامل از محجور اختبار دقیقی انجام و پس از تکمیل رسیدگی سوابق و نتایج را به کمسیون بالاتر پزشکی قانونی منعکس و درخواست شود به نحو مستند نظریه علمی خود را درباره اصل حجر و تاریخ حدوث آن به دادگاه اعلام کند؛ لذا صدور حکم از دادگاه تجدیدنظر بدون رسیدگی به ادله و رد نظریه پزشکی قانونی در مورد حجر به استناد عرف و عادت مسلم مبنای قانونی ندارد. سبب حجر که عبارت از جنون ادواری قلمداد شده است به معنی حدوث اختلال در مشاعر و اراده فرد و شناخت از عالم خارج است با عرف و عادت مسلم نه قابل اثبات است و نه نفی، لذا نظریه علمی روان‌پزشکی که درباره محجور قبلاً صادر گردیده است با عرف و عادت قابل نفی و رد نمی‌تواند باشد و اگر مقصود دادگاه تجدید نظر از عرف و عادت مسلم اوضاع و احوال حاکم بر قضیه از جمله اقدامات منتسبه به محجور در مورد اخذ وام‌ها و معاملات

و حقوق از بانک است صرف نظر از اینکه مبنای ادعای فرجام‌خواه این است که فرد مورد نظر به لحاظ ابتلا به جنون یا سفه اقدام به انجام معاملات غیر متعارف زده است؛ لذا غرض وی ابطال آن معاملات اســت هرچند در مورد اخذ وام‌ها مدعی اســت که با اقدام خانواده وی و همسرش و بنام محجور بوده است این موارد را هم دادگاه نمی‌تواند مبنای رد نظریه کمســیون پزشکی قانونی قرار دهد. نظر به جهات یاد شده دادنامه فرجام خواسته به لحاظ نقض رسیدگی و تحقیقات و عدم رعایت تشریفات دادرسی مستنداً به بندهای ۳ و ۵ ماده ۳۷۱ از قانون آیین دادرسی مدنی نقض، رسیدگی بعدی با توجه به بندهای الف مواد ۴۰۱ و ۴۰۵ همان قانون به دادگاه صادر کننده رأی محول می‌شود.

رئیس شعبه سوم دیوانعالی کشور — عضو معاون دیوانعالی کشور

حسن غفار پور — محمد رضا سلطانیان

۲. توجیه و نقد رای شعبه سوم دیوان عالی کشور

۲-۱- دیوان عالی در راستای نقش نظارتی خود و با وصفی که حق ورود به ماهیت موضوع مورد اختلاف را ندارد؛ اما در صورتی که دادگاه‌های فرو دست (تالی) در شیوه رسیدگی و همچنین بررســی ادله اســتنادی طرفین طبق قانون عمل ننموده باشند، این کوتاهی و نقض تکلیــف قانونی از تیررس ممیزی دیوان مصون نخواهند ماند. شــعبه ســوم دیوان عالی به درســتی و در مقام ممیزی رأی شــعبه ۱۱ دادگاه تجدیدنظر استان همدان به شیوه رسیدگی دادگاه تالی، نحوه بررســی ادله و از همه مهم‌تر بی توجهی به اســتفاده از ظرفیت ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرســی مدنی در احراز واقع ایراد و اشکال نموده و دادنامه فرجام خواسته را به همین جهت نقض نموده است.

از نقطه نظر دیوان، در رسیدگی‌های صورت گرفته توجه لازم به حقوق شخص محجور از یک طرف و حقوق اشــخاص ثالث از طرف دیگر صورت‌گرفته اســت. به دیگر سخن از نظر دیوان با توجه به اینکه حجر محجور "حمایتی " و در راستای حفظ حقوق او می‌باشد، دادگاه را به رســیدگی دقیق و همه جانبه ملزم می‌نماید و نیز از آنجائی که در صورت قبول ادعــای حجر، حقوق و معاملات اشــخاص ثالث مرتبط بــا محجور در معرض بطلان و بی اعتباری قرار می‌گیرند، اهتمام دادگاه‌های تالی در رسیدگی به این دعوا را دوچندان می‌سازد.

۲-۲- نگاه همه جانبه دیوان به مقررات قانونی اعم از، مدنی، امور حســبی و آئین دادرســی مدنی در رســیدگی به دعوای حجر در ابتدای دادنامه به آشکارا قابل مشاهده و ستایش است. مواد استنادی در رأی دیوان جملگی مقدمات مربوط به شیوه رسیدگی، بررسی دلایل و حقوق حاکم بر حجر می‌باشــند که اقدام بر اســاس آن‌ها مورد بی مهری دادگاه‌های تالی قرار گرفته

است.

۳-۲- عمده ایراد دیوان به دادنامه فرجام خواسته ونیز شیوه رسیدگی منتهی به صدور آن دادنامه، عدم استفاده از تمامی ظرفیت‌های قانونی در احراز یا عدم احراز حجر می‌باشد. به زعم قضات دیوان، تمامی مراجع قضایی (دادسرا و دادگاه‌ها) در رسیدگی به دعوای حجر"مبسوط الید"و حتی از دید دیوان، قانون‌گذار در رسیدگی به دعوای حجر و احراز آن به مراجع قضایی، " اختیار تام" داده است .

بر این بنیاد، دادگاه‌های تالی از این اختیار استفاده ننموده و در نتیجه رسیدگی‌های انجام گرفته و نتایج حاصل شده، ناقص بوده و وافی به مقصود نبوده‌اند .

دیوان، تحقیقات دادگاه‌های تالی را ناقص می‌داند چرا که: با توجه به اهمیت خاص امور حسبی از جمله؛ حجر (از حیث وضعیت محجور، قیم و نظارت بر اداره اموال محجور) دادگاه‌ها هیچ‌گاه از دادستان محل اقامت محجور برای حضور در جلسه رسیدگی و ارائه توضیح یا ارائه ادله، دعوت ننموده‌اند. با وصفی که دادستان در خصوص حجر باید نقش فعالانه‌ای داشته باشد در این پرونده حتی یک جمله دفاع از سوی رئیس دادسرا که متولی اداره امور محجورین است به عمل نیامده است .

دعوت از دادستان و لزوم حضور وی از آنجایی قابل توجه است که رکن اصلی امور حسبی، وجود مصالح عمومی در مقابل مصالح خصوصی است[1].

از سوی دیگر عدم توجه دادگاه‌های تالی به سوابق پزشکی و پرونده کیفری استنادی، نقض حقوق دفاعی اصحاب دعوی می‌باشد که از نگاه تیز بین دیوان به دور نمانده است. در همین راستا دادگاه تجدیدنظر بدون تشکیل جلسه دادرسی و نیز بدون حضور و مصاحبه با شخص محجور اقدام به رسیدگی و صدور رأی نموده که مورد انتقاد شدید دیوان قرار گرفته است. متأسفانه همین رویه در دادگاه بدوی هم وجود داشته است. در روند رسیدگی به دعوای حجر حتی یک جلسه هم محجور حضور نداشته و اظهارات وی اخذ نشده است.

استنباط ناصحیح دادگاه تجدیدنظر استان از نظریه پزشکی قانونی و نادیده گرفتن آن به عنوان دلیل اثباتی قابل استناد، یکی دیگر از نواقص در رویه رسیدگی و صدور حکم است. در راستای احراز واقع، دادگاه این اختیار را داشته که نظر کمیسیون عالی پزشکی قانونی را خواستار شود. لیکن استنباط شخصی قضات بر نظریه پزشکی قانونی در احراز حجر، تقدم داشته است.

۴-۲- اما آنچه به عنوان پرسش اصلی در این نوشتار قابل طرح و بررسی است این که،

۱. خدابخشی، عبداله. عابدین زاده شهری، نیره، حقوق امور حسبی، جلد ۱، انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۴۰۲، ص. ۲۲.

آیا شیوه رسیدگی به دعوای حجر با سایر دعاوی تفاوت دارد؟ به علاوه در راستای کشف حقیقت ، ظرفیت استفاده از مقررات قانونی ازجمله ماده ۱۹۹قانون آیین دادرسی مدنی در امور حسبی تا چه اندازه است ؟

شعبه سوم دیوان عالی در ابتدای رأی خود به موادی از قانون امور حسبی استناد و در نهایت با تأکید بر استفاده از ظرفیت ماده ۱۹۹ رسیدگی را ناقص و پرونده را جهت تکمیل تحقیقات به دادگاه صادر کننده دادنامه عودت داده است . نزاعی قدیمی که بین دکترین و رویه قضایی در خصوص محدوده اختیارات دادگاه‌ها دراستفاده از ماده ۱۹۹ یاد شده وجود دارد.

با وصفی که برخی از اساتید، جستجو و تهیه دلیل از سوی دادرس به جای مدعی را تحصیل دلیل دانسته که در نظام های مختلف حسب مورد ممنوع و یا تا حدی مجاز است، اما با توجه به سابقه تاریخی موضوع درحقوق ایران این اختیار دادگاه به" دلخواه" نبوده ودر حقیقت اختیار صلاحدیدی در دادگاه درخور پاس داشت (کنترل) در مرجع عالی است[1].

در مقابل و در جایی که بحث امور حسبی از جمله حجر مطرح می‌شود با استدلال به اینکه دادرس در رسیدگی به این امور عنوان مشاورو نگهبان حقوقی عمومی را دارد می‌تواند هرگونه تحقیقی را که لازم بداند انجام دهد. (ماده ۱۴ قانون امور حسبی)و همچنین با این دیدگاه که اگر هدف از دادرسی کشف واقع و اجرای عدالت باشد، باید قاضی اختیار بیشتری داشته و باید تلاش در این خصوص داشته باشد[2].

به واقع دیوان عالی کشور با درک درست از ظرفیت ماده ۱۹۹ قانون آیین دادرسی مدنی در کنار مواد ۱۴، ۳۷ و ۵۷ قانون امور حسبی (و از باب رعایت حقوق محجور و نیز اشخاص ثالث)، نگاهی متفاوت به امور حسبی در مقایسه با سایر دعاوی مدنی دارد. اعطای اختیار تام در رسیدگی به دعوای حجر و رسیدگی مبسوط به دعوای حجر در صدد تبیین این دیدگاه واقع بینانه است که دادگاه‌ها در امور حسبی از حداکثر توان و ظرفیت استفاده حداکثری از ظرفیت ماده ۱۹۹ را خواهند داشت. زیرا اگر این اختیارات برای دادستان و دادگاه نباشد نمی‌توانند مقررات حسبی را به درستی اعمال نمایند. در مورد ماده ۱۹۹ و ارتباط آن با امور حسبی باید بر آن بود که بر خلاف امور مدنی، در امور حسبی، انجام هرگونه تحقیق لازم و امری بایسته محسوب می‌شود[3].

از نقطه نظر حقوق مقایسه نیز نگاهی به ماده ۲۷ قانون آئین دادرسی مدنی فرانسه این

۱. شمس، عبداله، ادله اثبات دعوا، حقوق شکلی و ماهوی، انتشارات دراک، ۱۳۸۷، ص. ۵۳ و ۶۰.
۲. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، جلد ۱، نشر میزان، ۱۳۸۱، ص. ۴۴.
۳. خدابخشی، عبداله و عابدین زاده شهری، نیره، پیشین، ص. ۱۴۸.

دیدگاه را تقویت می‌کند که در مقام رسیدگی به امور حسبی اختیارات دادگاه‌ها وسیع است. چنانکه در فراز ابتدایی ماده ۲۷ قانون یاد شده آمده است "دادرس حتی راساً می‌تواند به هر گونه تحقیق مفید دست بزند" و حتی آزادی عمل قاضی در عدم رعایت تشریفات (سایر دعاوی) در امور حسبی پذیرفته شده است[۱].

عبارت les règle propres a la matière gracieuse بیانگر قواعد ویژه امور حسبی است. رسیدگی دادرس حتی بدون وجود اختلاف (ماده ۲۵)، اختیار دادرس به رسیدگی نسبت به موضوعاتی که توسط طرفین مورد درخواست نبوده باشد (ماده۲۶) جملگی دلالت بر آزادی عمل و ابتکار دادرس در رسیدگی به امور حسبی در راستای کشف واقع است.

نتیجه

برآیند آن چه در این نوشتار آمد این است که هر چند طبق ماده ۱ ق. آ. د. م رسیدگی به امور حسبی از جمله دعوای حجر تابع تشریفات دادرسی مدنی است؛ اما با توجه به اینکه قانون دادرسی مدنی عام مؤخر است ناسخ قانون خاص مقدم نخواهد بود. با لحاظ ماده ۱۴ امور حسبی از یک طرف و ماده ۱۹۹ دادرسی مدنی از طرف دیگر، قلمرو اختیارات قاضی در رسیدگی به امور حسبی به زعم قضات شعبه سوم دیوان، بسیار وسیع بوده و حتی قضات در این امور مبسوط الید و دارای اختیارات تام هستند. به نظر می‌رسد اعمال اختیار مندرج در ماده ۱۹۹ دادرسی مدنی در خصوص امور و در شیوه رسیدگی به امور حسبی با نگاهی وسیع و سخاوتمندانه می‌باشد. تکلیف دادستان به داشتن نقش فعال در دعاوی مرتبط با امور حسبی نیز از جمله موضوعات قابل تأمل در رأی شعبه دیوان می‌باشد. موضوعی که باید در عمل و رویه دادسراها و دایره سرپرستی با جدیت دنبال شود. نقض دادنامه دادگاه تالی توسط دیوان با این ادعا که تحقیقات مورد نظر قانون‌گذار در این‌گونه دعاوی، ناقص است در همین راستا می‌باشد.

منابع

۱. خدابخشی، عبداله. عابدین زاده شهری، نیره، حقوق امور حسبی، جلد ۱، انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۴۰۲

۲. شمس، عبداله، ادله اثبات دعوا، حقوق شکلی و ماهوی، انتشارات دراک، ۱۳۸۷.

۳. کاتوزیان، ناصر، اثبات و دلیل اثبات، جلد ۱، نشر میزان، ۱۳۸۱

۴. محسنی، حسن، آیین دادرسی مدنی فرانسه، جلد ۱، انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱

۱. محسنی، حسن، آیین دادرسی مدنی فرانسه، جلد ۱، انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۱، ص. ۸۵.